

The Language of the Bible about God: The Theological Perspective of Sallie McFague

Noor-Mohammad Ansari¹

Mahdi Lakzaee²

Mehrab Sadeghnia³

(Received on: 2024-08-06; Accepted on: 2025-02-15)

Abstract

Every theology develops and evolves in its own era. Sallie McFague's metaphorical theology is crafted for our time and makes no claims regarding its antiquity. However, it is essential and important to reveal its connections with tradition. Any new theology must consciously interpret tradition and scripture as they are transmitted through experience. The question that arises is: how does metaphorical theology understand the Christian teachings regarding the authority of scripture, tradition, and experience? According to this theology, the tripartite division of scripture, tradition, and experience may be a constructed and misleading categorization. With the new historical criticism, we become aware of the relativity of words and images in sacred texts, understanding that these texts were written by specific individuals who expressed their experiences of the divine reality through the methods, rituals, and customs of their historical periods. Therefore, the themes that emerge from both worship and the interpretive conditions surrounding religious language are subject to "idolatry and incommensurability," whether we regard our language about God as accurate or inaccurate. This paper critiques and examines the language of the Bible about God within the perspective of Sallie McFague's metaphorical theology.

Keywords: God, Bible, Sallie McFague, metaphorical theology, idolatry, incommensurability.

1. PhD student, Religions and Mysticism, Faculty of Literature and Humanities, Islamic Azad University, Qom Branch, Qom, Iran (corresponding author). Email: ansarinourmohammad@yahoo.com

2. Associate Professor, Department of Eastern Religions, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. Email: lakzaei@urd.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Abrahamic Religions, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. Email: mehrabsadeghniam@gmail.com

زبان کتاب مقدس درباره خدا: چشم‌انداز الاهیاتی سالی مک‌فیگ

نورمحمد انصاری^۱، مهدی لک‌زایی^۲، مهرباب صادق‌نیا^۳

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۲۷]

چکیده

هر الاهیاتی در عصر خاص خود توسعه و تکوین یافته است. الاهیات استعاری سالی مک‌فیگ نیز برای عصر ما ساخته شده و هیچ‌گونه ادعایی دربارهٔ قدمت آن نیست. با وجود این، آشکار کردن پیوندهای آن با سنت ضروری و مهم است. هر الاهیات جدیدی باید سنت و متن را آگاهانه آن‌گونه که توسط تجربه منتقل می‌شود، تفسیر کند. پرسشی که پیش می‌آید این است که الاهیات استعاری، آموزه‌های مسیحی درباره مرجعیت کتاب مقدس، سنت و تجربه را چگونه درک می‌کند؟ به زعم این الاهیات، تقسیم‌بندی سه‌گانه کتاب مقدس، سنت و تجربه می‌تواند نوعی تقسیم‌بندی ساختگی و گمراه‌کننده باشد. با نقد تاریخی جدید، از نسبی بودن کلمات و تصاویر متون مقدس آگاه می‌شویم و درمی‌یابیم که این متون را افراد خاصی نوشته‌اند که تجربه‌های خودشان از واقعیت الاهی را به روش‌ها، آداب و رسوم دوره‌های تاریخی زمان خود بیان می‌کردند. بنابراین، موضوعاتی که هم از پرستش و هم از شرایط تفسیری درباره زبان‌های دینی بروز می‌کنند، در معرض «بت‌پرستی و ناهمگونی» خواهند بود؛ خواه ما زبان خود درباره خداوند را درست یا نادرست در نظر بگیریم. این نوشتار، زبان کتاب مقدس درباره خداوند را در چشم‌انداز الاهیات استعاری سالی مک‌فیگ نقد و بررسی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: خدا، کتاب مقدس، سالی مک‌فیگ، الاهیات استعاری، بت‌پرستی، ناهمگونی

۱. دانشجوی دکترای تخصصی ادیان و عرفان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، قم، ایران

(نویسندهٔ مسئول) ansarinourmohammad@yahoo.com

۲. دانشیار گروه ادیان شرق، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران lakzaei@urd.ac.ir

۳. دانشیار گروه ادیان ابراهیمی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران mehrabasadeghniam@gmail.com

مقدمه

سالی مک‌فیگ (Sallie McFague) (۱۹۳۳ - ۲۰۱۹ م) متأله فمینیست و منتقد الاهیات کلاسیک مسیحی است. بر پایه اظهاراتش، مطالعه تفسیر کارل بارث (Karl Barth) درباره رومیان، به تجربه‌ای رهنمون می‌شود که شروع فهم واژه خداست (McFague, 2000, 5). او با مطالعه تفسیر بارث به فهم درستی از آنچه رسید که اچ. ریچارد نیبوه (H. Richard Niebuhr) معلم و مربی او با عنوان توحید رادیکال (radical monotheism) می‌نامید: اینکه خدا، خداست و هیچ چیز یا کس دیگری جز او نیست. خداوند کاملاً مافوق وجود انسان‌ها یا فهم قبیله‌ای یا فیلسوفانه آنهاست (annalet van, schalkwyk, 2008, 206). به این ترتیب، او در پژوهش‌های خود مفهوم الاهیات استعاری (Metaphorical Theology) را توسعه داد و از زبان یوحنا میدلتون موری (John Middleton Murry) ادعا کرد که استعاره (Metaphor) همانند خود سخن اصلی است و سخن هم به اندازه تعقل و تفکر، اصلی است... استعاره به منزله عمل غریزی و ضروری ذهنی است که واقعیت را کشف می‌کند و تجربه را سامان می‌بخشد (McFague, 1982, 32). وی همچنین بیان می‌دارد که این اظهارنظرها در مورد استعاره، فراگیری و اهمیت آن، به این معنا نیست که بگوییم همه چیز استعاره است. استعاره با بیان و تفسیر سروکار دارد نه با اعماق هستی‌انسانی که ورای کلمات است (Ibid, 36).

او در کتاب سخن گفتن در تمثیل‌ها: (Speaking in Parables:.....) با دید ادبی و زیبایی‌شناسانه به موضوع خداوند نگاه می‌کند و هر کتاب وی به منزله مقاله‌ای درباره الاهیات استعاری بر شالوده کتاب‌های پیشین او بنا می‌شود. مک‌فیگ دو بحث اساسی را پیش می‌کشد؛ نخست: تمثیل‌ها همه استعاری‌اند و الاهیات استعاری بنا شده بر شالوده تمثیل (مسیح به مثابه یک تمثیل) با دیدگاه‌های سنتی اقتدار کتاب مقدس تفاوت دارد. همچنین جایگاه کتاب مقدس برای الاهیات بنا شده بر تمثیل و نیز مسیح به مثابه تمثیل

حیاتی و ضروری است؛ زیرا میزان و نوع اقتدار متنی که این اشکال پدیدار می‌شوند، باید به وجود بیاید. دوم: او می‌پرسد برای زمان ما چه نوع الاهیاتی نیاز است؟ وی استدلال می‌کند در بررسی استعاره و تمثیل به الاهیاتی دست یافته است که بی‌انتها، تجربی، غیرمستقیم، انعطاف‌پذیر، نمادین و تحول‌گراست. انتقادهای صریح و ضمنی از الاهیات کلاسیک مسیحی با استعاره‌ها و مدل‌های پیشنهادی او بسیار درهم آمیخته است. نقد اساسی مک‌فیگ این است که زبان و استعاره‌های غالب که برای توصیف خداوند استفاده می‌شود، امروزه دیگر برای ما معنا و مفهوم ندارند. او این زبان یا استعاره‌ها را رد نمی‌کند، اما از انتقاد آنها نیز دریغ نمی‌نماید و با اشاره به نقاط ضعف و در مواردی پیامدهای انحرافی، آنها را در زمان ما نشان می‌دهد. برای فهم بهتر مشخصه‌های اصلی الاهیات او، ابتدا باید توضیحات و آثار او در مورد استعاره، تمثیل‌ها و مدل‌ها را مطالعه کنیم.

۱. اقتدار کتاب مقدس، سنت و تجربه

سالی مک‌فیگ به پرسش چگونگی درک استعاره از قاعده مسیحیت خود یا به عبارت دیگر، درباره اقتدار کتاب مقدس، سنت و تجربه می‌پردازد (Mcfague, 1987, P.41)؛ پرسشی که مجموعه مختلفی از معیارها را دربر می‌گیرد. موضع ثابت او در رابطه با سنت، انتقاد از مطلق‌سازی فرمول‌های خاص است. بنابراین به طور خاص، ما اولین روایت‌ها درباره مسیح، جانشینی او، مرگ، رستاخیز و ظواهر مکتوب کتاب مقدس را در اختیار داریم؛ اما اگر مسیحیت ادعای بودن برای این عصر را دارد، دیگر آن مفاهیم نمی‌توانند اینجا حرف آخر را بزنند. بنابراین کتاب مقدس فقط به صورت یک پارادایم (نمونه) است و نمی‌توان حقایق ابدی را از روایت عیسی جدا نمود و سپس روایت را کنار گذاشت. بر این اساس، مک‌فیگ همواره به مسئله‌سازی می‌پردازد: آیا چنین استعاره‌ای، پیوستگی‌های درون

الگوی مسیحی را برای زمان ما تفسیر می‌کند؟ او استدلال می‌کند که خطوط تقسیم‌کننده بین سه مؤلفه کتاب مقدس، سنت و تجربه، درحقیقت تیره و تار است. سنت مبتنی بر تجربه است و کتاب مقدس نیز نسخه مکتوب نخستین سنت هاست؛ درحالی که تجربه نقطه شروع است، اما مرجع اصلی نیست. او به لایه‌هایی از تجربه تفسیر شده اشاره می‌کند که در آن مکتوبات بسیار دیگری که در کتاب مقدس گنجانده نشده‌اند، به منزله بخش‌های جدایی‌ناپذیر سنت ذکر می‌کند (Q. Hugh J. Gwyn, 2011, 131). با توجه به هزاران تجربه‌ای که کتاب مقدس و سنت را شکل می‌دهد، جدال سالی مک‌فیگ این است که مأخذ اصلی ما نه یک پیام مسیحی برای همه زمان‌ها که در زمینه‌های مختلف به صورت قطعی استفاده شود، بلکه این تجربیات زنان و مردانی است که در عشق خود به خدا تحول‌گرا بوده که ممکن است با هزاران روش دیگر تفسیر شوند؛ همان‌گونه که در چند هزار سال گذشته تفسیر شدند (Mcfague, 1987, 41). گام بعدی در این پرسش، تعریف ویژگی‌های اساسی فهم مسیحیان از رابطه خدا و جهان است. برخلاف ایجاد همبستگی‌های خود با گذشته، او به تدریج این کار را در زمینه توسعه استعاره یا ترسیم خطوط کلی همبستگی انجام داده است (Q. Hugh J. Gwyn, 2011, 132). اگر کسی این مدل از رابطه بین کتاب مقدس، سنت و تجربه را بپذیرد، می‌تواند میان آنها پیوستگی را ببیند، نه مرزبندی‌های مشخصی که آنها را از یکدیگر جدا می‌کند. سنت، فرایند بیان تجارب عشق‌رهای بخش خداوند را با تفسیر آنها در عصر کنونی ادامه می‌دهد؛ با این تفاوت که تفاسیر اولیه را اصولی و شرعی و قانونی به شمار می‌آورد. مشکل هم درست در این نقطه به وجود می‌آید؛ زیرا به جای اینکه متون مقدس را به منزله مطالعه موردی یا یک متن کهن اصلی یا یک مدل در نظر بگیریم، اغلب به منزله یک متن مقتدر در نظر گرفته می‌شود که قاعده بعدی است. به این ترتیب، زبان دو هزار سال پیش (استعارات، مدل‌ها و مفاهیم) مقدس انگاشته می‌شوند

و به صورت قاعده و قانون درمی‌آید. پیامدهای این فرایند دور از دسترس هستند: ایمان مسیحی در بخش بزرگی از تاریخ نه تنها از طریق روش‌های بی‌مورد تفسیر شده است، بلکه همچنین تبدیل به کتاب دینی می‌شود - همان‌گونه که به روشنی در این اصل پروتستانی «تنها کتاب مقدس (solo scriptura) دیده می‌شود -؛ با وجود این، در کتاب مقدس مسیحی کاملاً مشهود است که قدرت تغییر عشق الاهی نه یک متن، بلکه ایمان مسیحی است (Mcfague, 1987, 42-43).

۲. زبان کتاب مقدس درباره خدا از نظر مک‌فیگ

سالی مک‌فیگ از طریق مسیر منحصر به فرد محدود کردن خود، برای توسعه الاهیاتش بهره می‌برد. او از سنت مرسوم بسیاری از الاهی دانان دوری می‌کند تا در طیف وسیعی از زمینه‌های تحقیقات الاهیاتی قرار گیرد. فعالیت او تا حدی منحصر بر توسعه یک الاهیات واسطه‌ای / میانجی‌گرایانه (intermediate theology) بود که خودش آن را الاهیات استعاری می‌نامید. به نظر او تفاوت حیاتی بین اظهارات نمادین و استعاری این است که بیان‌های استعاری همیشه حاوی یک نجوا هستند که «هست و نیست» (Mcfague, 1982, 13)، استعاره همیشه ماهیت «هست و نیست» دارد؛ وقتی می‌گوییم «خداوند مادر است»، منظورمان تعریف خداوند به مثابه مادر نیست؛ همچنین منظور ما بیان تطابق بین واژه‌های خدا و مادر هم نیست، بلکه این که ما آنچه را نمی‌دانیم، چگونه در مورد آن صحبت کنیم - مربوط به خدا - از طریق استعاره مادر بیان می‌کنیم (Mcfague, 1987, 33-34). مک‌فیگ در آغاز کتاب الاهیات استعاری بیان می‌کند: «خدا هست. خدا نیست. مشکل کجاست؟ من کاملاً مطمئن هستم که خدا وجود دارد؛ به همان اندازه که مطمئنم عشق توهم و خیال نیست. کاملاً مطمئنم که خدایی وجود ندارد؛ به همان اندازه که مطمئنم کلمه‌ای وجود ندارد زمانی که این کلمه را می‌گویم، شبیه آن باشد».

سیمون ویل (Simone Weil)، در کتاب انتظار برای خداوند (Waiting for God) مشکل زبان دینی را به روش کلاسیک بیان می‌کند. او در جایگاه فرد مذهبی مطمئن است که خداوند توهم نیست؛ اما به همان اندازه مطمئن است که هیچ‌یک از مفاهیم الهی شبیه خداوند نیستند. تردید بزرگی در سطح کلماتی که برای بیان حقیقت خداوند مناسب‌اند، وجود دارد. عارفان زبان خودشان در مورد خداوند را به شبیه‌سازی کتاب مقدسی یا سنتی محدود نکرده‌اند؛ زیرا تجربه خداوند، قطعیت و فوریت آن، پایه زبان دینی جدید و قدرتمند است. بنابراین شرایط اولیه برای هر نوع بحثی در مورد زبان دینی، پرستش است؛ مگر اینکه کسی فهمی از رموز راز پیرامون هستی داشته باشد. به احتمال زیاد خداوند را با کلمات همسان خواهد دانست: خداوند، پدر، مادر، عاشق و دوست می‌شود، مگر اینکه کسی فهمی از تقرب به خداوند داشته باشد؛ یعنی احساس مقاومت‌ناپذیر در برابر اینکه خداوند ما را فراگرفته و آن را گسترش می‌دهد، تصاویر دینی را کافی نخواهد دانست. قدرت تصاویر خدای پدر، مادر، عاشق و دوست تقدیر نخواهد شد. زبان دینی به دور از یک شرایط دینی به ناچار در جهت بت‌پرستی یا ناهمگونی یا هر دو، منحرف خواهد شد. با این وجود، پیش‌زمینه‌ی حیاتی دیگر برای زبان دینی وجود دارد که در سنت کلاسیک اهمیت نداشت. در معنای وسیع‌تر این پیش‌زمینه را پیش‌زمینه‌ی تفسیری می‌نامیم که تشخیص می‌دهد ما می‌کوشیم درباره خداوند سخن بگوییم و موجودات اجتماعی، فرهنگی و تاریخی با دیدگاهی ویژه هستیم که تحت تأثیر محدوده وسیعی از عوامل قرار می‌گیریم. پیش‌زمینه‌ی تفسیری در ادیان الهی معمولاً به سنت محدود می‌شود؛ به این معنا که کلیسا یا هر مؤسسه و نهاد دیگری، اولویت‌های تفسیری را برای آنچه زبان دینی صحیح (ارتدکس) یا ناصحیح (بدعت‌آمیز) نامیده می‌شود، تنظیم کرده است. با این وجود در دو قرن اخیر پیش‌زمینه تفسیری به همان اندازه که مردم، نسبی بودن دیدگاه‌ها را تشخیص داده‌اند، به شدت افزایش یافته است (McFague, 1982, 2-3).

۳. خطرهای زبان دینی در نظر مک‌فیگ

۳-۱. بت‌پرستی

بت‌پرستی اتهامی است که مک‌فیگ در برابر آن بیش از حد قاطع است و می‌کوشد دربارهٔ عملکردش، آن چیزی که گفتار درباره خدا را با ماهیت واقعی خدا در یک مدار تحت‌اللفظی یعنی ساده‌لوحانه و واقع‌گرایانه قرار می‌دهد، صحبت کند (Mcfague, 1982, 4). این اعتراض او که ریشه در سنت عبری دارد، درحقیقت سنت خداست که به هیچ عنوان نمی‌توان آن را نه تصور کرد و نه اسمی برایش برگزید. نمی‌توان درک کرد که خدا به منزلهٔ منبع وجود همه موجودات کیست؛ همچنین نمی‌شد به طور مستقیم یا با استفاده از بخش‌هایی از آن موجود به مدل یا قسمت دیگری ارجاع داد (Ibid, 1982, 194). افزون بر این، فهم زبانی او به طور کلی نوعی رئالیسم انتقادی غیرمبنایانه است؛ جایی که زبان، تجربه و واقعیت به طور جدایی‌ناپذیری به یکدیگر پیوسته و گره خورده‌اند. در اینجا دسترسی به حقیقت‌های تفسیرناپذیر وجود ندارد، بلکه فقط تجربه و دیدگاه‌های سنتی از حقیقت و واقعیت وجود دارد. چنین تجربهٔ بت‌پرستانه‌ای غیرممکن است (Ibid, 1982, 131). او این گرایش بت‌پرستانه را به منزله ذات سنتی آن در نظر نمی‌گیرد؛ بنابراین با آن درگیر می‌شود و این‌گونه استدلال می‌کند که فرهنگ‌های اولیه با استدلال و صحبت کردن بسیار از نظر نمادین بیش از ما از آن جلوگیری و اجتناب می‌کردند (Ibid, 1982, 12). اما این درگیری ناشی از ترس مدرن در برابر نسبیت‌گرایی، کثرت، از بین رفتن یک ذهنیت و طرز تفکر آیین مقدسی در اندیشه معاصر است. او معتقد است این ذهنیت و طرز تفکر آیین مقدسی ناشی از فرایند وجود به مفهوم کلاسیک است و بستگی به قیاس و ترقی تصاعدی هستی و عالم وجود دارد. او ادعا می‌کند در عصر فعلی شک و تردید با این شرایط سنجیده می‌شود که «هر چیزی بستگی به چیز دیگری دارد و با آن مرتبط است» (Mcfague, 1975, 6). این مواضع را می‌توان در توصیف آنچه او توحید رادیکال می‌نامد، خلاصه کرد (Mcfague, 1982, 6).

129). رویکرد مک‌فیگ باعث برجسته‌تر شدن مشکلات معاصر در معرفت‌شناسی، ماهیت فلسفه زبان در مرجع و دشواری‌هایی که فرهنگ پسامدرن در اتحاد و برقراری پیوند با آن دست و پنجه نرم می‌کند، گردید و سبب تأمل و تفکر در سطح عمیقی شده است. اتهام بت‌پرستی مک‌فیگ در برابر مسائل تاریخی معاصر، به طور آشکاری بحث‌انگیز بوده است و در برخی موارد سوءتفاهم‌هایی هم به وجود آورده است. از نظر او بت‌پرستی نه عبادت به شکل یک حکم، بلکه نگه‌داشتن حکم به یک روش خاص است (Rev'd Richard Hainsworth, 2012, 25-26).

در مورد موضوع حقیقت زبان دینی، جنبش‌های دینی مستمر، قدرتمند و محافظه‌کاری وجود دارند که بر اشاره دقیق زبان به خداوند اصرار می‌کنند. محافظه‌کاری دینی تمایلی گسترده در درون فرهنگ معاصر است که محدود به گروه‌هایی نمی‌شود که خودشان را «انجیلی‌ها» یا «بنیادگرایان» (evangelicals or fundamentalists) می‌نامند. این تمایل با ترس از نسبی‌دانش متون مقدس از طریق نقد تاریخی و امتناع از پذیرش چندگانگی دیدگاه‌های تفسیری مرتبط است. به زعم آنها کتاب مقدس کلام خداوند، بدون خطا و الهامی است، کلمات و تصاویر کتاب مقدس، کلماتی مقتدر و متناسب برای خداوند هستند. کتاب مقدس، متن مقدسی است که با تمام متون دیگر تفاوت دارد و مانند همه محصولات و آثار انسانی دیگر مرتبط به هم و چندگانه نیست. کتاب مقدس تبدیل به یک بت می‌شود: کلمات لغزش‌پذیر و انسانی متن مقدس این‌گونه فهم می‌شوند که گویی به درستی و دقیقاً به خداوند اشاره می‌کنند. حتی جایی که این احساسات به صورت واضح یا با چنین حالت افراطی بیان نمی‌شوند، نص‌گرایی دینی به گونه‌ای روال قدرتمند در جامعه ما باقی می‌ماند. اگر کتاب مقدس می‌گوید خداوند پدر است، پس خداوند در حقیقت و واقع هم پدر است؛ چراکه کلمه پدر و نسبت‌های آن کلمه به درستی به ماهیت خداوند اشاره می‌کند. به همان روشی که قانون جاذبه به چیزهایی که واقعاً در جهان وجود

دارند، اشاره دارد، اصطلاح پدر نیز به خداوندی اشاره می‌کند که به صورت واقعی و حقیقی وجود دارد (Mcfague, 1982, 4-5).

به باور او یک دلیل محکم‌تر هم برای چرایی رواج نص‌گرایی دینی در عصر ما وجود دارد؛ نه تنها به این دلیل که بسیاری از مردم، عمل تفکر و دعای مذهبی را که به تنهایی برای توقف نص‌گرایی کافی است از دست داده‌اند یا اینکه علم‌گرایی مثبت‌گرا دیدگاه متعصبانه‌ای از حقیقت را به فرهنگ ما تزریق نموده است، ما به نمادها همانند پیشینیان نمی‌اندیشیم؛ یعنی ما امور این جهان را به منزله اینکه هر چیزی بیان‌کننده چیزی دیگر است، نمی‌بینیم؛ درحالی‌که آنها به راستی آن‌گونه وجود دارند که هستند. برعکس فهم نمادین واقعیت‌های چندلایه را با سطح واقعی می‌بینند که بیان‌کننده معنایی دقیق و رای خودشان است. شاید برای پیشینیان با وجود نص‌گرانبودن، نص‌گرای انجیلی بودن بیشتر توجیه‌پذیر باشد؛ چراکه آگاهی کمی از نسبیت داشتند. از سده سوم به بعد روش چهارگانه (چهاروجهی) تفسیر (fourfold method of exegesis) - که طی آن مراحل تفسیری سه‌گانه در پی مرحله نص‌گرا به وجود آمدند - کاربرد ابتکار و خیال‌پردازی در تفسیر متن مقدس را مجاز می‌داند. با اینکه بسیاری از تفاسیر، متعالی و مجازی (anagogical and tropological interpretation) بودند، ترک این چهار مرحله در اصلاحات دینی پروتستان، با این ادعا که متن خودش را توصیف می‌کند، در نهایت منجر به نص‌گرایی شد. می‌توان ادعا کرد عصر ما نسبت به همه اعصار دیگر نص‌گراتر است؛ چراکه نه تنها زمانی معانی دوگانه، سه‌گانه و بیشتر در متن مقدس دیده می‌شد (در نتیجه متن مقدس غنی‌تر به نظر می‌رسید)، مفهوم تاریخ به منزله ثبت حقایق با خودآگاهی انجیلی ما در تضاد است. دیدگاه ما در مقایسه با پیشینیان ذهنیتی نص‌گراست، ولی دیدگاه آنها ذهنیتی نمادگراست (Mcfague, 1982, 5). بنابراین با طرح این مباحث متوجه می‌شویم زبان لفظی به معنای عینی قابل فهم نیست، بلکه همه زبان‌های دیگر دارای معنای دیگری هستند. از آنجاکه هیچ زبانی

به معنای واقعی کلمه صرفاً عینی نیست، زبانی که مفهومی را بیان می‌کند را می‌توان با توجه به شرایط خاص خود بدون استفاده از ساختار وارد شده از یک حوزه مفهومی و کاملاً متفاوت درک کرد و ساختار داد. بر این اساس، خدا هم در معناشناسی شناختی و هم در آثار مک‌فیگ، توصیف همه اصطلاحاتی که مفاهیم انتزاعی را تعیین می‌کنند، از نظر معنایی کاملاً غیرخودمختار محسوب می‌شود و این مسئله بسیار دارای اهمیت است. اگر مفهوم خدا تا حدودی خودمختار است، پس می‌توان از ساختار مستقل پیروی کرد. توضیحات درباره خدا که نمی‌توان وارونه کرد، مانند توصیف پاها، دُم، بینی مرطوب خدا، توصیف خداوند و ... برگرفته از «تجربه معمول» پاسخ‌گوی همه مسائل دیگر است. تمایل مک‌فیگ برای جلوگیری از بت‌پرستی پس از آن، جلوه‌ای از این حقیقت است که اصطلاح زبانی خدا، مفهومی را بیان می‌کند که از نظر معنایی غیرخودمختار است؛ بنابراین این سخنان لفظی درباره خدا از نظر روش شناختی غیرممکن هستند (Rev'd Richard Hainsworth, 2012, 27-28).

۲-۳. ناهمگونی

دومین اتهام مک‌فیگ درباره استفاده زیاد از زبان دینی، ناهمگونی آن است. این ناهمگونی درک شده چندوجهی است؛ در مرحله نخست شکاف فرهنگی میان منبع کتاب مقدس این زبان و فرهنگ کنونی درخور توجه است. مقرراتی مانند «قلمرو پادشاهی» و «ارواح پلید» زمانی سکه رایج بود، اما امروزه دیگر نیست. این سطح از زبان دینی کاملاً قابل استثنا نیست (Mcfague, 1982, 8). با وجود این نگرانی بسیار بیشتری درباره استثنای خاص وجود دارد که در آن زبان و تجربیات گروه‌های خاص دیگر در نظر گرفته نمی‌شد؛ از نظر مک‌فیگ، زنان و به طور خاص تجربه زنان استثنا شده است (Ibid, 1982, 162). این مهم صرفاً نه به دلیل غلبه تصویرسازی و اصطلاحات مردانه، بلکه بیشتر به دلیل پدرسالاری ذاتی است

که او در ساختارهای اندیشه خود در سطح مفهومی در درون خود درک می‌کند. اشتباهات قدرت یعنی دوگانه‌ها و سرکوب، دقیقاً همان چیزی است که او درصدد پرداختن به آنها بود.

منبع دوم ارتباط‌نداشتن دغدغه‌های مربوط به زبان است (Rev'd Richard Hainsworth, 2012, 29). به زعم مک‌فیگ، اکنون با بازگشت به دومین مشکل در رویارویی با زبان دینی در عصر ما یعنی ناهمگونی، اشاره می‌کنیم که این پدیده گسترده‌ای است. انتظار می‌رود در فرهنگی مادی‌گرا که آیین نیایش و عبادت عمومی و خصوصی رواج چندانی ندارد، این مشکل برقرار باشد. برای بسیاری از مردم تصاویر موجود در کتاب مقدس اهمیت احساسی از دوران کودکی و شادی دارند؛ برای برخی نیز زبان کتاب مقدس، جهانی خاص در تمایز دقیق با دنیای مدرن شیطانی ایجاد می‌کند؛ اما برای بسیاری از افراد زبان دینی و زبان کتاب مقدس، شبیه اعتقادی تکراری و کسالت‌آور شده است. ما اساساً در برابر آن بی تفاوت هستیم. آنچه عصر ما را متمایز می‌کند، گروه‌های متفاوت مردم‌اند که زبان دینی سنتی برایشان بی‌معناست؛ چراکه آنها را با روش ویژه‌ای کنار می‌گذارد. در یک معنای عام‌تر، زبان دینی در سنت یهودی-مسیحی همه را کنار می‌گذارد؛ زیرا عمدتاً بر زبان کتاب مقدس تمرکز می‌کند؛ از این رو فرضیات آن در رابطه با موضوعات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به ما تعلق ندارد. وارد شدن به دنیای کتاب مقدس برای بسیاری مانند رفتن به یک دوره زمانی متعلق به دنیای دو هزار سال گذشته است. همه ما اکنون از دنیای کتاب مقدس، آیین و سنت شکل گرفته توسط آن خارج شده‌ایم. کمتر کسی به آسانی یا از سر اشتیاق با تصاویر شیاطین، تاکستان‌ها، مسیح و پسرانسان، پادشاهان، فریسی‌ها و... هم‌زادپنداری می‌کند؛ اما این موضوعات برای برخی گروه‌ها محکم‌تر و دردناک‌تراند؛ نه به این دلیل که با آن هم‌زادپنداری نمی‌کنند، بلکه به این دلیل که آنها به طور ویژه‌ای محروم شده‌اند (Mcfague, 1982, 7-8).

۴. نقد فمینیستی زبان دینی

نقد فمینیستی زبان دینی به گونه خاصی با ناهمگونی مرتبط است؛ زیرا فمینیست‌ها بیش از هر جنبش‌رهایی بخش دیگری، بر زبان، قدرت و سوءاستفاده از آن تمرکز کرده‌اند. در نقد فمینیستی از زبان، سه نکته چشمگیر به نظر می‌رسد که در ادامه به این سه نکته اشاره می‌شود.

۴-۱. نام‌گذاری

فمینیست‌ها معتقدند هر کسی که جهان را نام‌گذاری کرده است، صاحب آن نیز خواهد بود. «سفر پیدایش» بر اساس سنت و تفسیر پدرسالارانه معتقد است آدم جهان را بدون مشورت با حوا نام‌گذاری کرده است. برای بسیاری از فمینیست‌ها این مدل، فرهنگ غربی از جمله مسیحیت است که از قبل و اکنون نیز جهان را از آن مردان می‌داند. نقد فمینیستی زبان دینی، مشکل و پیچیده است؛ زیرا بر پایه تشخیص اهمیت بنیادی زبان به هستی‌شناسی انسانی است. فمینیست‌ها بر اساس نظریه ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein) می‌گویند محدودیت‌های انسان در زبان مربوط به جهان او هستند و نیز بر اساس نظر هایدگر (Martin Heidegger) زبان، خانه هستی است. ما به اندازه‌ای که زبان از ما استفاده می‌کند، زبان را به کار نمی‌بریم. از آنجاکه ما در جهانی متولد شده‌ایم که از قبل زبان‌شناسانه بوده و در آن نام‌گذاری قبلاً اتفاق افتاده است، به اندازه‌ای مالک این جهان هستیم که نام‌گذاری اتفاق افتاده، نام‌گذاری ما باشد. الهی‌دانان فمینیست مدعی هستند که جهان دین غربی، جهان آنهاست که مردان نام‌گذاری کرده‌اند و زنان را به حاشیه می‌راند. جهان دین غربی تنها در صورتی که برای نام‌گذاری توسط زنان آزاد باشد، می‌تواند جهانی برای آنها باشد. با وجود این، نام‌گذاری جدید و تغییرات زبانی، موضوعات کم‌اهمیتی نیستند؛ زیرا اگر کسی اعتقاد داشته باشد زبان و جهان مجاور و متقابل یکدیگرند، در این

حالت، تغییر در یکی از آنها موجب تغییر در دیگری خواهد شد و چنین تغییراتی اغلب بنیادی و تحولی هستند؛ برای مثال، مقاومت کنونی در برابر زبان جامع یا غیرمتعصب، هم در مرحله اجتماعی و هم در مرحله دینی نشان می‌دهد که مردم به طور غریزی می‌دانند تحول در زبان به معنای تحول در جهان فرد است (Mcfague, 1982, 8-9).

۴-۲. ماهیت پدرسالارانه زبان دینی

فمینیست‌ها می‌گویند مشکل عمده آنها با زبان دینی غربی، ماهیت پدرسالارانه آن است. مسئله تنها این نیست که «خدا پدر» نام رایجی برای خداوند است، بلکه این است که ساختار کلی روابط بین خداوند - انسان و انسان - انسان در چارچوبی پدرسالارانه درک می‌شود. «خدا پدر» مدلی است که به منزله دریچه یا صفحه‌ای عمل می‌کند که از طریق آن نه تنها ماهیت خداوند، بلکه روابط ما با خداوند و با یکدیگر مشاهده می‌شود. بنابراین پدرسالاری تنها به این معنا نیست که بسیاری از شبیه‌سازی‌های الوهیت در دین غربی مردانه است - پادشاه، پدر، شوهر، ارباب، سرور -، بلکه روش زندگی غربی است: پدرسالاری مدل‌های حکمرانی را در سطوح ملی، مذهبی، تجاری و خانواده توصیف می‌کند؛ زیرا یکی از مهم‌ترین مدل‌ها در سنت یهودی - مسیحی است. اما نکته این است که ماهیت کلی و برجسته پدرسالاری در حس طردشدگی زنان سهیم است. از این رو نقد ناهمگونی، بسیاری از زبان‌های دینی غربی را در برابر آنها تهییج می‌کند. آنها می‌گویند مدل «خدا پدر» به بت تبدیل شده است. زمانی که مدلی به بت تبدیل می‌شود، ماهیت فرضی این مدل فراموش می‌گردد و آنچه باید به منزله روشی برای فهم رابطه ما با خداوند در نظر گرفته شود، به منزله این روش یکسان فرض می‌شود. درواقع همان‌گونه که در تبدیل یک مدل به بت اتفاق می‌افتد، فاصله بین تصویر و واقعیت از بین می‌رود: پدر تبدیل به نام

خداوند و پدرسالاری تبدیل به توصیف متناسب روابط حکمرانی در تمام مراحل می‌گردد. تبدیل مدل پدر و مادری به مدل پدرسالارانه یک مورد مهم در این باب است که وقتی یکی از آنها چیره می‌گردد، چه اتفاقی برای مدل‌ها می‌افتد. الاهی دانان فمینیست اصرار می‌کنند بسیاری از مدل‌های خداوند که در میان‌شان مدل‌های زنانه، هم برای پرهیز از بت‌پرستی و هم برای شمول تجربه تمام مردم در زبان ما در ارتباط با خداوند وجود دارند، ضروری هستند (Ibid, 1982, 9-10).

۳-۴. شمول‌نداشتن زبان دینی

الاهی دانان فمینیست معتقدند زبان دینی نه تنها دینی بلکه انسانی و نه تنها در مورد خداوند، بلکه در مورد انسان نیز هست. سنت یهودی - مسیحی می‌گوید خدا ما را بر صورت خود آفرید، اما برعکس آن هم امکان دارد؛ زیرا ما نیز خداوند را در خیال خود تصور می‌کنیم. تصاویر انسانی که برای خداوند انتخاب می‌کنیم، احساسی که به خودمان داریم را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ زیرا این تصاویر الاهی شده‌اند و به لحاظ موقعیت ارتقا یافته‌اند؛ برای مثال پادشاهی زمینی، زمانی اهمیت می‌یابد که تصویر پادشاه برای خداوند به کار می‌رود. برعکس تصاویری که کنار گذاشته می‌شوند، گرامی داشته نمی‌شوند؛ برای مثال همان‌گونه که فمینیست‌ها اشاره کرده‌اند، کمبود شبیه‌سازی زنانه برای خداوند در سنت یهودی - مسیحی به معنای یک تصویر کم‌ارزش برای زنان است. رابطه بین شبیه‌سازی زنانه برای خداوند و موقعیت زنان در یک جامعه در تاریخ ادیان ثبت شده است. بنابراین یکی از عملکردهای زبان دینی، نام‌گذاری خودمان است؛ همان‌گونه که خداوند را نام‌گذاری می‌کنیم. افرادی که از طردشدن در سنت دینی آگاه هستند، بیشتر از همه احتمال دارد این عملکرد مهم و اغلب فراموش‌شده زبان دینی را تشخیص دهند. بنابراین الاهی دانان

فمینیسست (بحث مشابهی هم از سوی الاهی دانان سیاه و جهان سومی امکان پذیر است) به چند روش نشان داده‌اند که چرا زبان دینی در عصر مابی معناست؟ زبانی که متعلق به ما نیست، مدل‌هایی که تبدیل به بت شده‌اند و تصاویری که تجربه ما را کنار می‌گذارند، سه نقطه ضعف شایع زبان دینی هستند؛ اما آنها به طور ویژه در گروه‌هایی از مردم که به وسیله سنت الاهیات کلاسیک ایمان دینی طرد شده‌اند، مشهود است (Ibid, 1982, 10).

نتیجه

به نظر می‌رسد اگر کتاب مقدس به منزله یک مدل کلاسیک یا کلاسیک شاعرانه فهم شود، ویژگی‌های استعاری آن بدان معناست که تنش، دیالکتیک (منطقی)، بازبودن، تغییر، رشد و نسبیت باید برای فهم صحیح از اقتدار و اختیار آن ذاتی باشد. ماهیت ما این است که تفسیر کنیم و مسئولیت ما این است که بین شباهت‌ها و تفاوت‌ها داوری کنیم؛ به عبارت دیگر، به صورت استعاری فکر کنیم. آنچه در این صورت مورد نیاز است، بازآفرینی با استفاده از یک الاهیات ساختاری و استعاری است. برای رسیدن به این موضوع، مک فیگ دو پرسش مطرح می‌کند؛ نخست: یک استعاره در مورد اقتدار کتاب مقدس، سنت و تجربه چه می‌گوید؟ دوم: چگونه «پیوستگی‌های قابل شرح و اثبات» را با پارادایم مسیحی زمانه ما تفسیر می‌کند؟ او درباره پرسش اول، استدلال می‌کند که درواقع هر سه مؤلفه، ثبت تجربیات هستند. کتاب مقدس ثبت تجربیات مربوط به ارتباط خدا با جهان و سنت و تأملات مبتنی بر کتاب مقدس است که با تجربیات خود نویسندگان درباره خدا همراه است. آنها به منزله منبع استعاری، طیف وسیعی از استعاره‌ها، مدل‌ها و بینش‌ها را ارائه می‌دهند. نقد اساسی مک فیگ این است که زبان و استعاره‌های غالبی که برای توصیف خداوند به کار برده می‌شود، یا بهتر بگوییم در رابطه با جهان از خداوند صحبت می‌کنند، امروزه دیگر برای ما معنا و مفهوم ندارند. او این زبان یا استعاره‌ها را رد نمی‌کند؛

چراکه در زمان خود شاید مناسب بوده‌اند، اما از انتقاد آنها نیز فروگذاری نمی‌کند و با اشاره به نقاط ضعف و در مواردی پیامدهای انحرافی آنها را در زمان ما نشان می‌دهد. روش‌شناسی اصلی او استفاده از کتاب مقدس، سنت، تفکرات فمینیستی، پردازش اندیشه و تجربه، به منزله شالوده‌ای برای پیشرفت الهیات مدنظر اوست. مفروضات مک‌فیگ در درجه نخست برآمده از فهم او در خصوص ستم و سرکوب به زنان، مردان و دیگر موجودات زنده و غیرزنده، ناشی از دوگانه‌های سلسله‌مراتبی و سلطه‌گرایانه بوده است.

او استعاره‌های جایگزین خدا به مثابه مادر (God as mother)، عاشق (lover) و دوست (friend) را برای توصیف رابطه ما با خدا و نظام آفرینش به مثابه کالبد خدا ((The Body of God برای تشکیل زیربنای فهم ما از رابطه ما با آفرینش، پیشنهاد می‌کند. توجیه اولیه مک‌فیگ برای استفاده از تصویر زنانه برای خداوند، مفاهیم کتاب مقدس درباره تصویر خداست که در آن جوهره انسانی شامل زن و مرد است. درحالی‌که آنچه او درک می‌کند، کمبود نسبی تصویر زنانه برای خدا در سنت‌ها و کتاب مقدس است. استفاده از زبان زنانه از سوی مک‌فیگ در مشارکت و بلکه در تضاد با تصویر مردانه سنتی، چند کارکرد ارائه می‌دهد؛ اول: با تصویرسازی خدا در دو عبارت زن و مرد، او می‌خواهد خصلت استعاری گفتمان دینی از خدا را بیان کند.

از آنجاکه خدا به دو صورت شبیه و غیرشبیه به هر چیز دیگری که ما می‌شناسیم، نشان داده شده است، مک‌فیگ استدلال می‌کند: زمانی که تنها یک رابطه مهم شخصی یعنی رابطه پدر و فرزند درباره رابطه خدا با انسان دنبال می‌شود، این مشخصه حیاتی زبان استعاری درباره خدا از دست می‌رود. دوم: اگرچه زبان سنتی خدا به مثابه پدر به این منظور نیست که به خدا ویژگی‌های جنسیتی نسبت داده شود، اما همچنان در چنین زبانی جنسیت به طور ضمنی باقی می‌ماند. کلمات انسانی و شخصی کتاب مقدس به معنای درست و واقعی

کلمه به خدا اطلاق می‌شود. بت پرستی نتیجه جنبه‌های گوناگونی از فرهنگ تلفیقی و تفکیکی ماست. زبان دینی واقعی از نظر دینی، نسخه‌ای از آن چیزی است که آن را بیان می‌کند. اگر کتاب مقدس می‌فرماید خدا پدر است، خدا به معنای واقعی کلمه پدر است. کلمه و تداعی معانی آن واقعاً به ماهیت خداوند اشاره دارد. مک‌فیگ اظهار می‌دارد این مسئله تا حدودی با این واقعیت توضیح‌دادنی است که ما دیگر مانند گذشته تصاویر را نمی‌فهمیم و اسامی‌ای که ما برای چیزها استفاده می‌کنیم، دقیقاً همان چیزی هستند که هستند؛ بنابراین خدای پدر، پدر است. افزون بر این با احترام به زنان، این زبان پدرسالاری است. به این ترتیب، «خدا پدر» خوب است، اما آن را تبدیل به مدلی از ماهیت خدا و به‌ویژه رابطه ما با خدا نمی‌کند. از آنجاکه این مدل فراگیر است، دیگر تنها یکی از چند مدل مرجع نیست. این امر تا حدی حاکم شده است که پدر نام خدا می‌شود و به موجب آن پدرسالاری به روابط حاکم در سطوح مختلف تبدیل می‌شود که بت پرستی ضمنی و ناهمگون بودن زبان دینی از اهمیت اساسی برخوردار است.

Bibliography

- McFague, Sallie, (1982), *Metaphorical Theology: Models of God in Religious Language*. Philadelphia, Pa: Fortress Press.
- McFague Sallie, (1987), *Models of God: Theology for an Ecological, Nuclear Age*. Philadelphia, Pa: Fortress Press.
- McFague Sallie, (1975), *Speaking in Parables: A Study in Metaphor and Theology*.
- McFague Sallie, (2000), *Life Abundant Rethinking Theology and Economy for a Planet in Peril* Minneapolis: Fortress.
- Rev'd Richard, Hainsworth, (2012), *Reforming Metaphorical Theology: A critical assessment of the works of Sallie McFague in the light of her respondents*. in fulfilment of the requirements for the Degree of Doctor of Philosophy of Cardiff University.

- Q. Hugh J. Gwyn, (2011), *The Metaphorical Theology of Sallie McFague: An Exploratory Study*, University de Sherbrooke Faculte de Theologie et D'études Religieuses, Memoire De Maitrise, Programme d'études du religieux contemporain.
- annalet van schalkwyk, "The Cosmos as The Body of God: The Interpretation of The Christian Story in Sallie Mcfague's Oeuvre." *Department of Missiology*, University of South Africa. Scriptura 98 (2008)

References

- Gwyn, Q. Hugh J. 2011. *The Metaphorical Theology of Sallie McFague: An Exploratory Study*. Master's thesis, Université de Sherbrooke, Faculté de Théologie et d'Études Religieuses, Programme d'Études du Religieux Contemporain.
- Hainsworth, Rev'd Richard. 2012. *Reforming Metaphorical Theology: A Critical Assessment of the Works of Sallie McFague in the Light of Her Respondents*. Doctoral dissertation, Cardiff University.
- McFague, Sallie. 1975. *Speaking in Parables: A Study in Metaphor and Theology*.
- McFague, Sallie. 1982. *Metaphorical Theology: Models of God in Religious Language*. Philadelphia, PA: Fortress Press.
- McFague, Sallie. 1987. *Models of God: Theology for an Ecological, Nuclear Age*. Philadelphia, PA: Fortress Press.
- McFague, Sallie. 2000. *Life Abundant: Rethinking Theology and Economy for a Planet in Peril*. Minneapolis: Fortress Press.
- Van Schalkwyk, Annalet. 2008. "The Cosmos as the Body of God: The Interpretation of the Christian Story in Sallie McFague's Oeuvre." *Scriptura* 98. Department of Missiology, University of South Africa.